

\*\*\*

مأمن از خواهی بسورشکان گذر کن سوی مریم کاوست بر مهمان نگهبان همچو عیسی بر خواری  
 و بسورشکان نیابی ره شلمزار است مأمن در سرای مرضی چشم و چراغ بختیاری  
 و رگذشتی زاین دو مأمن ای مه رخشان گردون  
 چون شفق در خون کشندت روی در هر کوی اری

\*\*\*

این قصیده در اواخر جنگ بین الملل هنگامی که از چارمجال خارج شده  
 و بطهران رهسپار بودم منظوم گردیده است  
 تقریباً سه ساعت از شب گذشته خبر کشته شدن امان الله خان بویر احمدی  
 را بدست خوانین بختیاری باختلاف شنیده و رو بروی ماه با حالی پریشان و دلی  
 گرفتار امید و حرمان بیادگار امان الله خان این قصیده را ساختم.  
 دستنا - یکی از دهات چار مجال است که سردار محترم در آن دست انداخته  
 ده چشمه - منزل سردار ظفر است و ملک رعیت - شمس آباد دهی است ملک  
 ارباب عبدالعلی اصفهانی و هنوز در دست امیر مجاهد است سورشکان محل اقامت بی بی  
 مریم است - شلمزار - محل اقامت مرضی قلیخان بختیاری است

## غزل و ترانه

[نمایش معروفی]

سال گذشته در شب پنجشنبه بیست و ششم بهمن ماه ۱۳۰۶ آقای میرزا  
 موسی خان معروفی فرزند مرحوم امین الملک که در موسیقی از  
 اساتید درجه اول بشمار است برای اولین مرتبه هنر و صنعت خویش را  
 بمعرض نمایش و استفاده عموم گذاشت و در سالون گراند هتل با سه غزل و سه ترانه

ذیل در سه پرده و سه دستگاہ هوش اهل هوش را باهتر از آورده  
 ترانه بهترین کلمه و لغت است از برای تصنیف که در قدیم ملحون نامیده میشده و در این  
 زمان تصنیف یا سرود گفته میشود و اگر ترانه گفته شود بذوق ما بهتر است .  
 ترانه هائی که از ده سال قبل باینطرف در مواقع مختلفه سیاست بفکر نگارنده تلفیق  
 شده تقریباً سی عدد است و چون این اوقات شنیده میشود که بدون اجازه با سقط  
 و تحریف زیاد هر کس بمیل خود در صفحات گرامافون ضبط میکند لذا در جراید  
 اعلان کرده و اینجاهم تجدید میکنیم که احدی بدون اجازه حق ضبط در صفحات  
 گرامافون ندارد و هر کس اینکار را بکند مطابق قانون تعقیب خواهد شد و تمام آن  
 ترانه هارا در دوسه شماره ارمغان طبع خواهیم کرد  
 و در این شماره سه ترانه که در نمایش معروفی در سه پرده خوانده شده قناعت  
 میکنیم .

## پرده اول ماهور

ساز معروفی - آواز حسینعلی خان عراقی

### غزل

اسیر دام بلا قدر عافیت داند	که در شکنج فراق از وصال در ماند
جمال دوست شب هجر دوست ساز دروز	نه کافتاب دم دیا خروس بر خواند
شب فراق ترا صبح وصل در پی نیست	مرا که چاک گریبان بصبح میماند
چگونه گویمت آسان بماه میمانی	که آفتاب بروی تو سخت میماند
گر شمه گفت بیا ناز بانگ زد که برو	نهفته خواند ولی آشکار میسراند
بده دوبوس و یک اندر زیاد گیر زمن	اسیر بند نماوند که پند میداند
هزار دل ببری گر دلی بدست آری	که خرمنی درود هر که تخمی افشاند
نه باغ ماند ونه باغبان بجای اگر	درخت بر کند از بن نهال نشانند

در جفا مزن ایدوست تا وفا بینی  
 که هر چه مرد بهر دست داد بستاند  
 بیاد از آن نشود شمع آفتاب خموش  
 که هر صباح شب خلق روزگر داند  
 عبث و حیدبشور و نواغر لخوان نیست  
 گلی شکفته که مرغی سرود میخواند

### ترانه در ماهور

دلپسند و خوب و مه لقا \*\*\* شوخ و نازنینی  
 در کمال حسن و دلبری \*\*\* با هنر فرینی  
 نور دل روح روانی  
 قوت تن آرام جانی  
 خوش ادا شیرین زبانی

\*\*\*

حسن و دلبری کار تو  
 عاشقی شعار من  
 من در این چمن خار تو  
 تو گل بی خار من  
 برده صبر و قرار دل  
 عشق تو ای یار من  
 رحمی بحال زار دل  
 بت دل آزار من  
 بخوبی و هنر نشانی  
 غزلگوی و شیرین دهانی

\*\*\*

روی بیوش از اغیار  
 ای نگار دل آرام  
 دل مبر جز از یار  
 ای بت نازک اندام

\*\*\*

گل چو شد از گلستان دور  
 ناتوان شود و رنجور  
 هم نفس دیو و نکردد حور

### پرده دوم دشتی

غزل این پرده از دیوان خواجه انتخاب شد اگر چه انتخاب ندارد با این مطلع  
 ما آزموده ایم در این شهر بخت خویش  
 بیرون کشید باید از این ورطه رخت خویش

## ترانه در دشتی

(۱)

موسم گل \* دوره حسن \* يك دور روز است \* در زمانه  
ای بدل آرائی بهالم فسانه \* به که ز تو ماند نکوئی نشانه  
خاطر عاشقان را میازار \* خوش نباشد ز معشوقه آزار

گر بسوزد شمع و پروانه را با زبانه  
چون شود روز شمع شب رانه بینی نشانه

(۲)

میکنی صید مرغ بسته      میزنی سنک بر شکسته  
میکشی باتیغ ستم یار خسته      خسته دلان بکسره در خون نشسته  
خویش و سوزی و بیگانه سازی      نیست و ائین عاشق نوازی

تیر عشقت ایکه درسینه ما نشسته

رحمتی کن بردل عاشق زار خسته

«پرده سوم - بیات اصفهان»

## غزل

هیچ دانی بجهان تنک دهن میماند      بلب غنچه و خونین دل من میماند  
راست ابروی کج و قامت زببند دوست      بهلال فلک و سرو چمن میماند  
سخن بکر دل افروز بشیربندی و لطف      بلب لعل بت تنک دهن می ماند  
هر که بیند سر و جان در قدمش افشاند      روی محبوب بمعشوق وطن میماند  
حاش لله صنم دیر نکوئیم ترا      نتوان گفت که یزدان بوئن میماند  
شرم بادش که تراخواند برخ مهر سپهر      گل نو خواسته هرگز بکهن میماند؟  
در لطاف بدنت را نتوان نسیرین گفت      جان لطیف است و نکویند بتن میماند

لاغر و پرده نشین است چو گفتار و حید هر که در هجر بتسیم بدن میماند  
 خضراز آب بقا زنده کجا خواهد ماند زنده آن است کراو آب سخن میماند  
 «ترانه در بیات اصفهان»

بگل بلبل گفتا بچمن		که ای عاشق بر روی تو من
مشو یار اغیار	* * *	مکن ستم بر یار
بلبل از عشق گل	* * *	در سوز و فغان
گل برغم بلبل	* * *	در پهلوی خار
	* * *	

باخنده گل داد این جواب	* * *	به بلبل
تو عاشقی بر کام دل	* * *	نه بر گل
دست گلچین چو گردد گل آزار		
پاسبان حسن گل باشد خار		
گل از آن تنها باخار باشد یار		



## چند کلمه را جمع به موسیقی ایرانی

قضیه ذیل مربوط به چند سال قبل است:

شخصی که در مقابل من قرار گرفته بود نایب یکی از سفارتخانه ها بود که اصلاح کرده و لباسی مطابق آخرین مد در بر داشت

مشارالیه پس از معرفی خود بموضوع ملاقات پرداخته اظهار داشت که قبل از عزیمت بتهران مدت مدیدی از روی منابع فرانسوی و آلمانی و انگلیسی به تحقیقات